

بسم الله الرحمن الرحيم

اللهم صل على محمد وآل محمد

سوره مبارکه کهف (جله نم)

جله خانوادگی - استاد اخوت ۹۳/۹/۱۲

انسان در سهمیه سالانه اش یک شب قدری وجود دارد. هر انسانی در سهمیه سالانه اش یک شب قدری را برای او نوشته اند به این معنا که یک شبی دارد که بهتر از هزار ماه است و همه هم بدون استثنا آن را دارند حالا ممکن است این شب قدر را درک نکنند به این معنا که بفهمند که این شب، شب قدر است و ممکن هم هست که متوجه نشوند. حالا مطلبی که مطرح کردیم این بود که هر شب می تواند برای انسان شب قدر باشد لذا اگر انسان در یک شبی یک تغییری بکند و وضعیت آن سال اش را تغییر دهد طبیعتا شب قدری که درک می کند یازده است نه ده یعنی از ده رفته یازده یا از یازده رفته دوازده و ليله القدر خیر من الف شهر اش می شود یازده بنابراین همه شب ها و روزهایش به شب قدر متصل است و اگر این را درک کند به طور طبیعی شب قدر را درک کرده است حالا برای اینکه ما قدر شب قدر را درک بکنیم و برای این که بدانیم خدا یک شبی گذاشته که بهتر از یکسال است **صلوات**

ان شاء.. دستاوردهایی که هر سال به واسطه شب قدر بدست می آوریم حفظ شود یعنی از دست نرود. به خاطر همین آدم همیشه باید بین خوف و رجا بماند برای اینکه ان شاء الله دست آوردهای شب قدرمان را حفظ بکنیم **صلوات**

بعضی از روزها و شب ها مثل اربعین که متصل به اهل بیت (ع) است بخاطر عنایتی که خدا به اهل بیت دارد برای همین آنها می توانند ویژگی ها و اتفاقات خاصی را برای انسان رقم بزنند و به همین خاطر آدم نباید خیرات دست کم بگیرد زیرا ممکن است مسیر او را تغییر دهد. برای این که هیچ خیری را از دست ندهیم **صلوات**

شب قدر آدم را چشم انتظار می کند هم به این عنوان که نمی داند شب قدر واقعی کدام است و هم اینکه کدام خیری در روز، شب قدر را شارژ می کند به خاطر همین کسی که می خواهد شب قدر داشته باشد باید هر لحظه اش قدر و اندازه داشته باشد. برای این که هر لحظه ما قدر داشته باشد **صلوات**

یک کتابی است به نام عیون الحکم و المباحث که خیلی جالب است. در این کتاب روایات مربوط به امیرالمومنین (ع) یک دست آورده شده است. این کتاب در سی دی جامع الحدیث نیز موجود است. از خصوصیات این کتاب این است که روایات را بر اساس ادات عربی آورده است مثلا روایاتی که با کیف، اذاه، متی شروع می شود مثلا ریز

شده در استفهاماتی که امیرالمومنین داشتند، زمان‌هایی که داشتند، چه موقعی چه داشتند و.. خلاصه خیلی جالب است و نکات جالبی دارد و کتاب بسیار خوب است. به ذهن من رسید که اول جلسات بعضی از روایات‌های این کتاب را برایتان بخوانم و همین باعث بشود که تشویق بشویم که برویم روایات را مطالعه کنیم.

چند روایت از کتاب مذکور:

این روایات برای زمانی است که حضرت در مورد اذا صحبت می‌کند و این نویسنده صد و نود و نه تا اذا از امیرالمومنین جمع کرده است مثلاً: اذا اراد الله بعد خیرا افوابطنه و فرجه. زمانی که خدا اراده کند به بنده‌ای خیر دهد او عقیف می‌شود یعنی از حرام‌هایی که مربوط به انسان است دور می‌شود.

اگر خدا (هنگامی) برای کسی خیری را اراده کند، آن خیر را به او الهام می‌کند مثلاً قناعت کردن را و همسرش را برایش اصلاح می‌کند. یعنی به هر حال زوج صالح نسیب انسان شدن نیاز به عقبه‌ای دارد یعنی حتماً باید یک کاری بکند که خدا برایش خیری را مقدر کند.

اذا كنت جاعلا و فتعلم: اگر نادان بودی بیاموز یعنی همین مقدار که فهمیدی نادانی برو یاد بگیر. نوعاً آدم‌ها می‌فهمند که نسبت به خیلی چیزها نمی‌دانند و نوعاً خیلی از این روایات بدهیات است.

سوره مبارکه کهف

این سوره سوره‌ای است که انسان را به مقام شهادت می‌رساند و این البته یکی از ثواب قرائت‌های مطرح شده در سوره نیز هست.

این سوره صحنه‌های چهار دسته عمل را نشان داد که دو دسته را دیدیم و کار کردیم

گروه اول مربوط بود به اصحاب کهف بود. بحث فتنه، تشکیل جمع، ایمان الهام‌های قبلی و.. اینها را مطرح کردیم تا رسیدیم به موضوع دوم.

دو تا رجل را ذکر می‌کند البته یکی از دوستان روایتی از اصول کافی در آورده که یکی از این دو نفر امیر المومنین (ع) و یک نفر دیگر است و این روایات از باب جعل است یعنی از باب این که یک مصداقش این است در حوزه تفسیر نیست در حوزه تعیین مصداق است.

داستان این است که دو تا رجل در کنار هم قرار می‌گیرند و یکی باغ خیلی خوبی داشته و باهم صحبت می‌کردند.

آیات را گفتیم تا رسیدیم به آیه ۴۵: این مطلبی که اینجا آمده در جاهای مختلف قرآن هم بیان شده مثل سوره حدید که برای زندگی دنیا یک مثلی می‌زند که دنیا این است که یک آبی از آسمان نازل می‌شود که با نبات الارض مخلوط می‌شود و یک رویشی پیدا می‌کند و بعد از اینکه به نهایت رسید خشک می‌شود و به حدی که هیچ اختیاری ندارد و باد او را به اطراف می‌برد و این مثل حیات دنیا است یعنی هر چه که در دنیا قرار دارد یک نقطه آغاز و یک نقطه پایانی دارد حالا اینکه این کجا می‌رود بستگی به حالتش دارد. دو حالت دارد که جز مال و بنون است که جز حیات دنیا است مثل گیاه که عطر و زیبایی داشته و وقتی از بین می‌رود دیگر هیچ چیزی از آن باقی نمی‌ماند ولی یک موقعی تبدیل به باقیات الصالحات می‌شود یعنی مثلاً آن گیاه بذرش می‌ماند و بذر این جوهری که هر گیاهی ۳۰۰ برابر به بالا بذرش می‌ماند. هر آنچه که در دنیا است اگر تبدیل به یک بقایی شد می‌ماند و اگر نشد هم از بین می‌رود مثل گیاه. آیات بعدی همین موضوع را می‌برد در بحث قیامت.

انسان‌ها این جا دو گروه می‌شوند. وقتی حیات دنیا را می‌بینند یک عده می‌گویند بعد از حیات دنیا دیگر زنده نمی‌شویم اینجا در جواب به آنها است که همان طور که یک خلقی داشت و یک آبی آمد و نبات الارض شد دو مرتبه هم زنده می‌شود اما سبک زنده شدنش فرق می‌کند اما به هر حال کما خلقنا اول مره است. ولی وقتی حیات دنیا را می‌بیند گول می‌خورد و فکر می‌کند بعد از مرگ تمام می‌شود ولی قرآن می‌گوید که اینگونه نیست.

اتفاقی که در آن می‌افتد این است که کتاب اعمال انسان را برایش می‌کشایند. اینجا دیگر مشرکین را وقتی نگاه می‌کنی آن‌ها را مشفق می‌بینی و این‌ها اولین کارشان تعجب است و تعجبشان از این است که ای وای بر ما این چه کتابی است که هر ریز و درشتی را در آن ثبت کرده‌اند! و این طور نیست که مثلاً بخواهد بعضی‌ها را سانسور کند..

اتفاق بعدی این است که هر عملی را که انجام داده حاضر می‌یابد و این خیلی نکته مهمی است. یک مرتبه ممکن است فرد در ذهنش بیاد که زودتر می‌گفتید که فلا یظلم ربک احدا!

در مورد توبه این گونه است که پاک می‌کند و توبه را حاضر می‌بیند. این نشان می‌دهد که عمل به نوعی از انسان جدا می‌شود. عمل نسبت‌اش به انسان مثل بچه به پدر و مادر است و جنسش بستگی به خلف یا ناخلف بودنش دارد. اگر قبول کنیم که عمل جدا می‌شود پس حبط هم می‌شود مثلاً فکر کنید یک نفر یک سری کارهایی کرده و خیلی هم خوب بوده اما نگاه‌اش ندارد و آن را از بین ببرد.. حضرت علامه بحث کاملی دارد که می‌گوید که عمل از فرد جدا می‌شود مثل یک امانت و اگر شروع کند به بدی بعد از یک مدتی دیگر عمل حسنه‌اش به او نمی‌چسبد! زیرا دیگر هم سنخ او نیست یعنی عمل نیکوی قبلی از ما فاصله می‌گیرد و به خاطر همین انسان وقتی کار خوب می‌کند باید آن را حفظ کند یعنی سنخیت آن را با خود نگه دارد یعنی اگر خواستند به او برگردانند بتوانند برگردانند.

اگر عمل جدا نباشد در حبط عمل شما مجبوری آن را استعاره‌ای بگیری یعنی انسان می‌تواند دنیا دنیا کار خوب داشته باشد اما در کارنامه دیگران باشد مثلاً این را راجع به غیبت مطرح می‌کنند که کسانی که غیبت می‌کنند کتابش را که باز می‌کند می‌بیند که کارهایی برایش نوشته شده که انجام نداده است. به او می‌گویند تو هم سنخ این عمل بوده‌ای یعنی انسان یک سنخیتی پیدا می‌کند با اعمال.

بحث حبط عمل در سوره محمد(ص) به طور کامل آمده ولی نوعاً انسان وقتی اعمالش حبط می‌شود دچار یک یأسی می‌شود که نوعاً برگشتنی نیست لذا ما باید کاری بکنیم که دچار حبط عمل نشویم زیرا درست کردن آن خیلی سخت است.

اغلب این جمع پدر و مادر هستند اگر خدایی نکرده فکر کنید پدر و مادری از ایمان فاصله بگیرند و کودک با ایمان بماند به تدریج یک حالت برائتی برایش از والدین ایجاد می‌شود ممکن است که والدین به خاطر تعلق وابسته بمانند ولی کودک دنبال راه فرار است. پس در دو حالت است که ارتباط این‌ها از بین می‌رود وقتی که یکی بد باشد و دیگری خوب باشد یا این فرار می‌کند از آن، یا آن فرار می‌کند از این یعنی ممکن است اینطوری باشد که آدم خوب باشد و عمل بدی انجام دهد و این با عمل خوبش فاصله بگیرد و دیگر عمل خوب در کارنامه‌اش نمی‌آید. بحث حبط خیلی سنگین است و در مرحله کفر است.

اگر انسان مومن باشد صفات گناه هر صفتی باشد به او نمی‌چسبد ولو این که یک زمانی هم انجام داده باشد. به نسبت یک عمل خاص آدم‌ها می‌توانند مراتب داشته باشند ولی نتیجه این است که اگر انسان روی ایمان خودش کار کند. حتماً شنیدید که محبت امیرالمومنین(ع) حسنه‌ای است که هیچ سیئه‌ای به او آسیب نمی‌رساند و اگر کسی خود را اهل ایمان و نماز بکند دیگر سخنی با گناه ندارد ممکن است کار اشتباهی بکند اما سخنی با او ندارد.

غیر از این که عمل داشته باشد این است که ایمان در تار و پودش رسوخ پیدا کند و همین که رسوخ پیدا کرد از معصیت دور و متنفر می‌شود و لذا قابل جمع نیست.

این نحوه گفتمان، قرآنی است که احتیاج به تدبیر دارد. بحث باغ بود که یک دفعه از بین رفت و گفت قیامت می‌شود و یک مرتبه بحث ملائکه و سجده بر آدم و سجده نکردن بر آدم را مطرح می‌کند و خود این مطرح شدن این است که انسان‌ها به واسطه این عمل ابلیس از اعمال خوبشان فاصله می‌گیرند یعنی اگر انسان با ابلیس آمیخته شود دیگر نمی‌تواند با ملائکه سخنی پیدا کند.

خیلی جالب است در آیه می گوید ابلیس از امر پروردگارش اطاعت نکرد و شکاف و فاصله ایجاد شد و خیلی جالب این را مطرح می کند یعنی فاسق شد و هیچ رابطه‌ای دیگر با امر پروردگار نداشت یعنی رابطه‌اش قطع شد یعنی می خواهد بگوید بین او و امر خدا حائل شد. فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ

آیه ۵۱: این‌ها جزء آیاتی هستند که خیلی رمز و راز دارند یعنی چه خدا می گوید من آن‌ها را بر خلق‌شان شاهد نگرفتم.. نمی دانیم.

این آیه به خودی خود الهام خوبی است و باید ببینیم که آیا این اصلا امکان دارد که کسی شاهد خلق خودش باشد یا مخلوقی شاهد خلق آسمان و زمین بوده است یا خیر البته این برای انسان کامل و جامع امکان دارد یعنی در واقع آنجا ادعاهایی که برای انسان کافر به کار می رود انتظار می رود که انسان کامل این ادعا را داشته باشد.

این آیه یک جورهایی آیه سوره مبارکه آل عمران (شهادت الله انه لا اله الا هو) را روی کار می آورد.

خداوند خلقت را طوری خلق کرده که به هیچ وجه در هیچ حالتی در آن ظلم نیست و آغشته به ظلم نیست و اگر ظلمی هم است خود انسان به خودش کرده یعنی در ذات خلق ظلم، تاریکی و شیطان نیست و آن چیزی که بوجود می آید و از امر ربه اتفاق می افتد خودش را از سیر حقیقت هستی جدا می کند.

ما از این آیات عبور می کنیم چون بحث‌اش خیلی سنگین است.

یکی از مشکل‌های ما از این جهت است که مسائل در هستی را پیچیده نگاه می کنیم، اگر ساده نگاه شود خیلی از استدلال‌ها که ما می گوئیم به طور طبیعی بحثش پیش نمی آید. حالا برای پیچیده نکردن باید همان گونه که گفتند بپذیریم و پیچیده‌اش نکنیم مثلا این جا معلوم می شود که ابلیس موجودی است که سنخیتی با سجده ندارد پس خداوند موجودی را خلق می کند که می تواند از امر خدا اطاعت نکند و این در نظام احسن بالاترین خلقت است زیرا به طور طبیعی خالق موجودی را خلق می کند که در دایره او باشد و اگر خالقی توانست موجودی را خلق کند که هماهنگ با او نباشد ولی در دایره او باشد این فتبارک الله احسن الخالقین دارد. یعنی اگر به من گفتند که تو اختیار داری و من هم می توانم اشتباه کنم پس به راحتی هم می توانم با شیطان هم سنخ شوم..

ابلیس به عنوان یک مجرم شناخته شده است و همین مقدار که به یک موجودی بگویند مختار انسان باید بفهمد که خداوند تعارف ندارد و این گونه نیست که بگوید خدا هادی و ... است. وقتی مختار شدی ممکن است که پایت بلغزد و نوعا هم آدم خوب‌ها لغزش پیدا می کنند زیرا فکر می کنند خیلی خوب هستند درحالی‌که مومن بودن مصونیت نمی آورد بکله رعایت احکام شرعی است که مصونیت می آورد زیرا قوه اختیار در او است.

وقتی آیات را راحت بخوانیم راحت هم آن را می‌فهمیم.

آیه ۵۲: انسان به یک جایی می‌رسد که باید و نبایدهایش را نمی‌داند از کجا می‌گیرد و این یعنی برای خدا شریک قرار داده است لذا در روز قیامت به او می‌گویند کسانی که می‌گفتید شریکان من هستید صدا بزنید ولی اینها جوابی نمی‌شنوند.

آیه ۵۳: خیلی آیه وحشتناکی است. خیلی نکات جالبی دارد. این‌ها وقتی که نار را می‌بینند می‌فهمند و می‌دوند تا در آن بیافتند. وضعیت این گونه است که وقتی مجرمین نار را می‌بینند سخت می‌بینند اما مومن این گونه نیست یعنی وقتی نار را می‌بیند حسن ظن دارد به این که خدا او را نجات می‌دهد ولی مجرم می‌فهمد که باید در آتش برود.

هر عملی با عامل خودش یک سختی پیدا می‌کند که این عامل سخت منجر به چسبیدن یا نچسبیدن آن عمل می‌شود. مادامی که رابطه هست این سخت نیز هست اما بعد از قطع رابطه قطع می‌شود. در جامعه آدم‌های پلید همدیگر را خوب می‌شناسند یعنی شما با این تکنیک و روانشناسی نمی‌توانید به آن دست پیدا کنید! یک حس درونی فرد پیدا می‌کند که همدیگر را خوب می‌شناسند.

رابطه انسان‌ها با هم، طبقه اجتماعی ایجاد می‌کند یعنی انسان‌ها فرد هم سنخ خودشان را در سریعترین زمان ممکن پیدا می‌کنند.

اگر فرد نتواند در ازدواج‌اش به تشخیص صحیح برسد به این دلیل است که فرد به بلوغ علمی به اندازه‌ای نرسیده که بتواند تشخیص بدهد.

پس سختی دو نوع شد: سختی اول سختی هر انسانی با اعمالش است و سختی دوم سختی انسان با دیگران است.

یعنی اگر هم خدا بگوید اشکال ندارد که مجرمین با مومنین باشند اولین کسی که اعتراض می‌کند مجرمین هستند. شما الان مجلس فامیلی می‌روید. در آن جلسه نسبت به بعضی‌ها احساس کدورت می‌کنید و به طور طبیعی احساس می‌کنید که با فلان آدم به خاطر صفات کریمه‌اش احساس خوبی داریم ولی وقتی تحقیق می‌کنی می‌بینی که آدمی که نسبت به او کدورت داشته‌ایم در درون خودمان مشکلی داشتیم که همچین حسی در ما ایجاد شده است. یعنی باید در درون خود تفحص کرد که تا ببینیم چه صفت بدی داریم لذا آدم به اندازه مومن‌هایی که وجود دارند باید بتواند خودش را اصلاح کند.

در مورد خجالت کشیدن از مومن: یعنی شما از بنده خدا خجالت می کشی ولی از خود خدا خجالت نمی کشی! این خیلی وقت ها عامل محرومیت است.

در مورد دوست داشتن انسان بی نماز و مشکل دار توسط مومن: ملامحسن یک بحثی راجع به این موضوع دارد که روح انسان یک تعاملی پیدا می کند با روح آن فرد و از باطن او خبر می گیرد. اگر فرد مومن باشد و با او ارتباط بگیرد حتما یک جنبه های مثبتی در آن است که او آن را نشناخته است.

اگر خدابه انسان همین را می گفت که اگر انسان کار خوب بکند با خوبی هم سنخ می شود و اگر کار بد بکند هم سنخ با بدی می شود این کافی بود که انسان کار خوب انجام بدهد و کار بد انجام ندهد.

همه ما دوست داریم شاگرد اول باشیم پس باید اعمالمان را خالص کنیم و این را با خودمان قصد کنیم و نگوییم نمی شود که اگر بگوییم یعنی فسق و شیطان. با خودمان قصد کنیم از من بدی اختیاری سر نزنند و اگر یک موقعی کار بد کردم از دستم در رفته است اینگونه آدم اختیارا عمل اش خوب می شود. یعنی برای انجام کار بد قصد نکنید. راهش هم این است که دست از توجیح برداریم. اگر این کار را بکنیم در کارنامه اعمالمان فقط یک سری بدی غیر اختیاری باقی می ماند. وقتی انسان می رود آن طرف می بیند که قصد کار خیر داشته اما بعضی از کارهای بدش غیر اختیاری است لذا اینجاست که امید به شفاعت معنا پیدا می کند.

وقتی قرآن می خوانید می بینید که خدا برای نظام اختیار قداست قائل است و گفته است اختیارت را در کار بد صرف نکن و البته این کار سختی نیست.. آدم باید درمان خودش را اختیارا قصد کند یعنی وقتی مریضی برو شفا پیدا کن.

۵۴ و ۵۵: در بالا دو مثل زد بعد هم می گوید از هر گونه مثل برای مردم زدیم. حالا شما بگویید شما که دوتا مثل زدی! ولی خب قرآن است دیگر.. معلوم می شود این دوتا مثلی که زده جامع همه مثل های عالم است و اگر در خانه کس است همین دو مثل او را بس است!

مثل یعنی مشاهده حقیقت در مرتبه ای پائین تر.

در این جا جدل خیلی بحث جالبی است.

اکثر به معنای بیشتر است و جدل اینجا تمیزش است یعنی جدلش بیشتر از هر چیز دیگری است.

خود جدل یعنی کش دادن است یعنی مثلا ما داریم راجع به یک موضوعی بحث می کنیم و تا اینجا و این حد کافی است اما وقتی آن را کش می دهیم به این جدل می گویند. جدل مثبت و منفی دارد ولی اینجا سیاق اش منفی است.

من به دوستان می گویم فلان کار را نکن و او می گوید که راهکار بده. می گویم همین که این کار را بکنی یعنی راهکار و آخرش باید این یک جایی توقف پیدا کند. انسان به طور طبیعی حاضر است ده تا استدلال بچیند ولی حاضر نیست کاری را که نباید بکند را انجام ندهد.

هر کسی هر بدی که در وجودش هست و به دنبال راهکار است که این درست بشود بداند که راهکار ندارد! راهکارش ترک بدی است و اگر کسی منتظر دستگاه ابداع راهکار باشد سرش کلاه رفته است.

یه موقعی سر ما به واسطه این که در بقچه ما پر است از عمل نکردن ها سرمان کلاه می رود در حالیکه راهش همان انجام ندادن بوده است.

یعنی کسی که اهل تفکر است می رود کتاب تفکر خریداری می کند و کسی که اهل برنامه ریزی است می رود کتاب برنامه ریزی تهیه می کند. که از قدیم گفته اند قدر زر زرگر شناسد، قدر گوهر گوهری. این یعنی مثلا قدر استاد را کسی می داند که اهل عمل است و قدر قرآن را کسی می داند که اهل عمل است. این قرآن خطابش عام است ولی مومنین استفاده می کنند زیرا مومنین هستند که تشنه اند.

دعا کنیم که با امام حسین (ع)، زیارت اربعین و کاروان سیدالشهداء سنخیت پیدا کنیم و این سنخیت هم به گونه ای باشد که در دنیا و آخرت هیچ گونه جدایی بین ما و آنها نباشد به برکت صلوات و برمحمد و آل محمد.

تعمیل در فرج امام زمان (عج) صلوات